طلیعه: پیدایش دولت - ملت در ایران

معلی، محمدعلی

دورانی که به غلط در تاریخ ادب و آیین ما به نام «عصر صفوی» شهرت یافته، از چند نظر نیازمند بازنگری و تفسیر است. چنانکه می‏دانیم در این دوران، مذهب شیعه مذهب رسمی کشور شد و وحدت ملی ما ایرانیان از آن پس در این آیین تجلی یافت. سخن از عصری است که به شهادت دوست و دشمن، دوران رونق و اوج اعتلای فرهنگ و هنر و ادب دینی ماست.

در همین دوره است که پدیده «دولت- ملت» بسیار پیشتر از تشکیل آن در غرب برای نخستین بار در ایران اسلامی شکل گرفت و کهکشانی از ستارگان درخشان علم و ادب و دین و عرفان آسمان کشورمان را آذین بستند.

برای اثبات این امر، تنها اشاره‏ای گذرا به نام دانشوران بزرگ و برجسته‏ای چون: شیخ بهایی، میرفندرسکی، ملاصدرا، مجلسی و ملامحسن فیض کاشانی کفایت می‏کند. در این دوره بود که علامه مجلسی به جمع‏آوری احادیث و معارف شیعه از اقصای ایران و جهان همت گماشت و نیز مرجعیت شیعی در ایران قوت گرفت.

این عصر با همه فراز و فرودهایش، عصر رونق هنرهای زیبا در ایران بود. کمال‏الدین بهزاد، آقامیرک، سلطان محمد، میرسیدعلی و علیرضا عباسی و بسیاری دیگر از خوشنویسان و نقاشان بزرگ و نام‏آور در این عصر درخشیدند. هنر معماری و کاشی‏سازی در این دوره به اوج خود رسید و مساجد باشکوه و زیبای اصفهان و بسیاری از شهرها یادگار این دورانند. در همین عصر بود که شاعران بزرگی چون: صائب تبریزی، کلیم همدانی، محتشم کاشانی، عرفی شیرازی و دهها اهل قلم نام‏آور دیگر پدید آمدند و آثار جاودانی از خود به یادگار گذاشتند.

واقعیت این است که تشعشع فرهنگ و هنر و عرفان و ادب دینی در این دوره چنان گسترده بود که در برهوت و برزخ فاصله زوال دولت صفوی تا دوره تجدد، همچنان الهام‏بخش اهل فرهنگ و ادب در دوران دولت‏های افشاریه، زندیه و بخش عمده‏ای از دوره قاجاریه شد. متأسفانه مورخین تاریخ ادبیات و هنر، همه جا به ناروا همه چیز را با طول روزگار حکومت پادشاهان و سلسله‏ها سنجیده‏اند، در حالی که درست‏تر آن است که هر دوره از تاریخ ادب و هنر و دیگر جنبه‏های تمدنی ما با رجال شاخص و تأثیر گذار علم و ادب و یا ویژگی برجسته دانش یا هنر آن دوران سنجیده شود. کاری به مصداق‏ها نداریم، مصداق‏ها گاه ممکن است اشتباه یا غلط انتخاب شوند، اما آنچه ویل‏دورانت در تقسیم‏بندی اثر خویش «تاریخ تمدن» آورده است، از این جهت که طول و عرض تاریخ تمدن بشری را تنها با معیار نارسای دوره زندگی پادشاهان و سلسله‏ها اندازه نکرده است، کاری درست است. چنین است که در اثر او، «تاریخ تمدن» با عناوینی چون «عصر ایمان»، «عصر ولتر» و «عصر روشنگری» آشنا می‏شویم. او تاریخ را تنها در سیطره دولتمردان و پادشاهان ندیده، بلکه به تعبیر خویش، به دو طرف رود تمدن، به «مردم» نیز توجه داشته است. مردمی که سازندگان تمدن و تاریخ‏اند.

نقص عمده این است که غالبا قضاوت درباره پادشاهان و سلسله‏ها ملاک و الگوی قضاوت درباره رجال دین و دانش‏آن دوران نیز می‏شود، در حالی که در این داوری باید تفکیکی قایل شد زیرا سنجش فرهنگ با عملکرد حکومت‏ها، کاری نادرست و ناصواب است.

گره زدن فرهنگ و ادب و رجال این عرصه‏ها به دامن حکومت‏ها در یک دوران تاریخی، پویایی فرهنگ و ادب را در عهد پادشاهان و سلسله‏های خاص تاریخی محدود و منجمد می‏کند در حالی که می‏دانیم رودخانه فرهنگ پیوسته در جریان است و ظهور و سقوط یک سلطان و حتی یک سلسله، همیشه تأثیر تعیین‏کننده‏ای در روند و پویایی این رود عظیم نداشته است. اشکالی ندارد که تاریخ وقایع سیاسی گذشته کشوری را بر اساس سلطه فرد یا سلسله‏ای تفسیر کنیم، چون عمر سیاسی حکومت‏ها مثل مسایل سیاسی محدود است؛ در حالی که جریان فرهنگ، جریانی پیوسته و متکی بر اندیشه و مردم است. اندیشه‏ای که پس از سلسله‏های پادشاهی ادامه داشته و مردمی که زنده خواهند ماند. زیرا که فرد فانی و نوع باقی است.

نکته دیگر این که در تاریخ معاصر کشورمان، صفویان از سوی سه جریان: «استعمارگران»، «روشنفکران چپ» و «روشنفکران دینی» به یکسان ملامت شده‏اند، عناد استعمارگران با دوره تجدید حیات معارف شیعی محتاج ذکر دلیل نیست. روشنفکران چپ به دلیل مذهبی بودن این حکومت با آن سر مخالفت داشته و دارند؛ روشنفکران دینی نیز آن عصر را دوره حکومت طاغوتیان ستمگر می‏دانند و همین امر آنها را در داوری درباره فرهنگ و دانش آن دوران به انحراف کشانیده است. خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی درباره فرهنگ و ادب و عرفان این دوره 243ساله آثار پژوهشی ارزنده‏ای از سوی برخی از روشنفکران دینی چاپ و منتشر شده است. با این حال، جنبه‏های متنوع فرهنگ درخشان این دوره و رجال فرهنگ‏ساز آن، هنوز هم نیازمند پژوهشی ژرف، گسترده و عاری از پیشداوری است.